

قدری استراحت کردیم بعد بر خاستیم وکیل الدوله آمد کاغذ زیادی خودمان خواندیم و تلگراف زیادی بطهران نوشتیم نزدیک ضروی وزیر دربار فخرالملک و سیف السلطان آمدند صحبت کردیم آقا سید حسین آمد روضه خواند بعد شام خوردیم بعد از شام رفیق بالاخانه خوابگاه وزیر دربار بود حاجب الدوله آمد ترتیب مال و بنه را دادیم و بعد خوابیدیم امروز وقت غروب دو تا گنجشک هم با گلوله زدیم و حقیقتاً خیلی خوب زدیم درختهای نارنج بزرگ خوبی دارد توی دیوانخانه ولی سرمازده است خیلی تشنگ گاهای خوبی دارد توی باغچه ها *

«§ — §» (بخشبه بازدهم محرم) «§ — §»

صبح از خواب برخاستیم چائی خوردیم و رفیق حمام حمام بسیار خوبی دارد خیلی خوششان آمد خودمان را شستیم و آمدیم بیرون جناب اشرف آتایک اعظم آمدند بعضی تلگرافها و کاغذها داشتند بعضی را خودمان خواندیم و احکام انرا جنوراً فرمودیم بعضی هارا آتایک اعظم خواندند و جوابها یکی لازم بود فرمودیم نوشتند بعد آتایک اعظم رفتند بعضی تلگرافها بود بویکن الدوله فرمودیم نوشت بنان السلطنه آدم و لیمه هم که تازه آمده بحضور رسید عریضه و لیمه را با تقدیمی تقدیم کرد صورت حسابی هم و لیمه را فرستاده بود دستخط خوبی بولیمه نوشتیم دستخطی هم با میر نظام نوشتیم حقیقتاً و لیمه را بسیار خوبی است و از خدمات او کمال رضایت را داریم و نهایت التفات و مرحمت را باو داریم بعد آمدیم توی حیاط چند تا کبک با گلوله زدیم یک زنبور با گلوله تفنگ کوچک زدیم وزیر دربار فخرالملک و سیف السلطان آمدند امروز عمیدالملک فخرالملک و سیف السلطان را نهار مهمان کرده است مرخص شده رفتند عیسی خان را گفتیم همراه آنها رفت بمنامی محمود خان خواجه پلایا کف رئیس راه هم بحضور آمد یک انقبه دان باو مرحمت فرمودیم و اقاماً خدا تفضل غزبی بما و اهالی اردو کرده بود از یوزباشی چائی و پاجنار که گذشتیم بعد از دو ساعت یک کوه و سنگ بزرگی خراب شده افتاده بود توی راه که باید حالا بزوند درست کنند ادکاک و میرزا علی خان پسر مشیرالدوله و صدق الدوله هم که عقب مانده و نرسیده اند گو یا برای همین خرابی راه بوده که نتوانسته اند بیایند بعد محمد میرزا کاشف السلطنه دو نفر چائی کار روسی را بحضور آورد از قراری که عرض می کرد حالا هشتاد هزار درخت چائی بعمل آورده و سال دیگر دو بیست و چهار هزار بگیرد و آنکه چائی خواهیم داشت مزدیم هم درخت چائی کاشته اند اگر انشاء الله این عمل چائی کاری رواج بگیرد یادگار خوبی خواهد ماند انشاء الله و خیلی بکار مردم می خورد بعد نهاری خوردیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم از خواب که برخاستیم وکیل الدوله کاغذ و فرمان زیادی بحضور آورد و خواندیم بعد نمازی خواندیم و سوار شدیم رفیق بیاباغ مدیرالملک باغ خیلی قشنگی دارد یک شعبه از رودخانه سفیدرود هم رودخانه کوچکی از توی باغ میگذرد گشتند قر قاون هم دارد میر شکار را فرستادیم زفت یک قر قاون هم زد آورد یک سید کوچکی اینجا پیدا شد که خیلی خوب بی خواند قدری گردش کردیم یک کلاغ زانگی هم از روبرو میامد توی جنگل و درخت از پشت درختها از خیلی دور زدیم افتاد خیلی خوب زدیم بطوری که خودمان هم خوشمان



◀ تمثال پینال اعلیٰ حضرت قدر قدرت اقدس هایونی ارواحنا فداسے در راجہ کہ مدرسہ برداشته شد

(سلام خاندان ابراہیم سنہ ۱۳۲۰)



◀ تمثال پینال اعلیٰ حضرت قدر قدرت اقدس هایونی ارواحنا فداسے کہ در امام زادہ ہاشم برداشته شد

(غلام خانہ زاد ابراہیم سنہ ۱۳۲۰)

آمد بعد از اینجا آمدیم خیابانی بود دو طرف دریاچه بین (دیتل) دو طرف هم درختهای اولاس خیلی باصفا و فشنگ بود گردش کردیم فرستادیم فخر الملک و سیف السلطان راهم بیاورند اما بمانر سیدند وقتی ما برگشتیم و منزل رسیدیم آمدند و تاشب هم بودند شب آقای بحرینی آمد آقا سید حسین روضه خواند بعد قدری صحبت کردیم و نمازی خواندیم و شام خوردیم بعد از شام رقیم توی حیاط مهتاب شب خوبی بود با فخر الملک و سیف السلطان راه بر رقیم توی حیاط و صحبت می کردیم عرفان باقی می کردیم چند شعر می متوی خواندیم امیر بهادر جنگ آمد گفتیم رفت متوی را آورد شعرها را پیدا کرد خیلی راه رقیم بعد آمدیم بالاخانه مسکن السلطنه دندان ساز را که از طهران خواسته بودیم آمده بود یکی از دندانهای مصنوعی ما قدری معیوب بود و گوشت دندان را میزد درست کرد اسامی دهات و باغاتی که امروز دیدیم از اینقرار است . باغ مدیر الملک . سلمان داراب . سالار افخم . بقعه سلمان بن علی بن داراب . باغ محترم الملک . باغ صفای معاون دیوان . بقعه چله خانه که شیخی در آن چله خانه نشسته است

(*) — (جمعه شانزدهم محرم) — (*)

صبح از خواب برخاستیم سرور و مان را شستیم و چائی خوردیم در آن بالاخانه پهلوی خوابگاه که به خیابان و کوچه نگاه میکند قدری نشستیم و تماشای کوچه را کردیم امیر بهادر جنگ آمد امین لشکر پیدا شد که تازه آمده است بعد آمدیم پاتین جناب اشرف اتابیک اعظم آمدند همکاسباشی هم چند فقره عکس انداخت بعد فخر الملک و سیف السلطان آمدند تلگرافی مشیر السلطنه کرده بود که نصره السلطنه دانی مادر طهران مرحوم شده است حقیقتاً خیلی اوقاتمان تلخ شد و افسوس خوردیم گریه کردیم خوب نوکری بود بعد قدری با فخر الملک و سیف السلطان صحبت کردیم و نهاری خوردیم امین حضرت بود عین السلطان بود بعد از نهار آمدیم توی تالار نشستیم صحبت می کردیم عمید حضور عرض کرد یک مار پیچیده بدرخت دارد بالا می رود دیدیم مار بدرخت نارنج پیچیده با فشنگ گلوله کوچک دو تیر انداختیم یکیش خورد بعد سیف السلطان رفت و مار را کشت آورد مار کوچک بلند باریکی بود اینجاها مار زیادی دارد اما گویازنده نباشند بعد خوابیدیم از خواب برخاستیم نمازی خواندیم و سوار شدیم رقیم بکارخانه ابریشم باقی جناب اشرف اتابیک اعظم وزیر دربار فخر الملک سیف السلطان امیر بهادر جنگ حاجب الدوله و غیره در رکاب بودند رقیم تا رسیدیم به کارخانه این کارخانه مال حاجی حسین آقا است کارخانه ایست که بیله را ابریشم میکند کارخانه نقادی است بقدر دو است نفرزن و عمله در این کارخانه کار میکنند و بیله را نقادی و تل میکنند کارخانه خیلی خوبی است پول و قالیچه ابریشمی و از ابریشمهای تل کرده تقدیم گذارده بودند خیلی اظهار التفات و تشویق کردیم حاجی حسین آقارا و فرمودیم کارخانه نساجی راهم بیاورد قهوه می باشی بود چائی خوردیم سوت غربی میزند این کارخانه صداهای غریب میسازد گاهی صدای زنگ کلبسیامداد متشکل باشکال مختلفه بعد از کارخانه آمدیم بیرون و راه آمدیم برای باغ حاجی میرزا نصیر گیلانی حاجی میرزا نصیر خودش هشتاد و پنج سال دارد و

ناخوش است نتوانسته بود حاضر بشود پسر هایش بودند باغ قشنگ خوبی داشت درختهای جنگلی قشنگ گل
سرخ زیاد اما هنوز باز نشده عمارت و حوض خانه دارد و حوض آبی هم داشت که دورش زنبق های آبی و بنفش
کاشته بودند چند تیر قشنگ انداختیم اشرفی دوهزاری قران سفید با گلوله پنج شش تایی در پی زدیم انجا هم يك
بیاله چائی خوردیم و سوار شدیم آمدیم منزل قدری توی حیاط گردیدیم شب شد آقای بحرینی آمد آقا سید حسین
بود روزه خواند بعد فخر الملك را فرمودیم آمد روزنامه را نوشت و شام خورده خوابیدیم

(*) — (شنبه هفدهم محرم) — (*)

صبح از خواب برخاستیم نماز خواندیم دعاهائی که معمول داشتیم خواندیم چائی خوردیم بعد آمدیم پائین حاجی ملا
محمد مجتهد و چند نفر از علما بحضور آمدند قدری صحبت کردیم از وضع نصر السلطنه و حکومت عرض کردند بعد
جناب اشرف اتابك اعظم آمدند بعضی فرمایشات فرمودیم و چند شیشه عکس انداختیم پسر فیلسوف الدوله
بمضور آمد بعکس خودش است چاق و گنده بعد تلگراف زیادی از ولایات رسیده بود همراه خواندیم و جواب
نوشتیم خودمان هم تلگراف زیادی نوشتیم بعد نهار خوردیم بعد از نهار فخر الملك و سیف السلطان آمدند با آنها
هم قدری صحبت کردیم بعد خوابیدیم از خواب بیدار شدیم رفیق بیباغ محتشم الملك از شهر گذشیم بازارهای
شهر مثل طهران سقف ندارد کوجه است دو طرف دکان اما بالای دکان ها طوری از دو طرف جلو آمده
که بقدر دوسه ذرع بیشتر آسمان پیدا نیست مغازه های خوب دارد گذشتیم و رفیق تا بیرون
شهر خیا بانهای خیلی قشنگ دارد درختهای جنگلی دو طرف خیابان خیلی با صفا است رفیق تا وارد باغ شدید
جناب اشرف اتابك اعظم وزیر دربار و سایرین بودند عمارت دوسه طبقه قشنگ خوبی داشت جمعیت شهری هم
برای اینکه گاودعوای اندازند خیلی به تماشا آمده بودند ، رفیق طبقه بالا نشیم و گاوهارا دوتا دوتای آوردند دعوا
میاندازند خیلی تماشا داشت گاوها کوهان غریبی داشتند از پارچه های الوان هم به کوهان گاوها بسته بودند خیلی
مهیّب بود يك شاخ گاوهارا هم با چاقو تیز کرده بودند اول مثل قوج بهم کله میزدند ، بعد يك گاو سیاه غریبی بود
شاخش را گذاشت بشاخ ان یکی گاو بقدر دو بیست سیصد قدم عقب عقب برد و دواند گفتند چشم ان گاو هم
کور شده این گاورا گفتند مال شریعت داراست ، بقدر یک ساعتی انجا بودیم چندتا گاورا دعوا انداختند تماشا
کردیم چائی خوردیم گردش کردیم . بعد آمدیم سوار کالسگه شدیم و آمدیم منزل انجا در دم خیلی جای حضرت
علیا و خازن اقدس و معتمد الحرم را خالی کردم بخصوص جای امین الحرم و معین الحرم که از گاوخیلی میترسند
آمدیم منزل ضروب بود چائی خوردیم پیش خدمت ها بودند بصیر السلطنه هم از دیروز تا حالا پیش ما نیامده بود
حالا دیده شد گوشش را قایم کشیدیم که جرانیا آمده بود ، بعد آمدیم توی اطاق آقای بحرینی آمد حاجی شیخ
زین العابدین ملك الواعظین که تازه از طهران آمده بحضور آمده بود روزه خوبی خواند ، بعد شام خوردیم

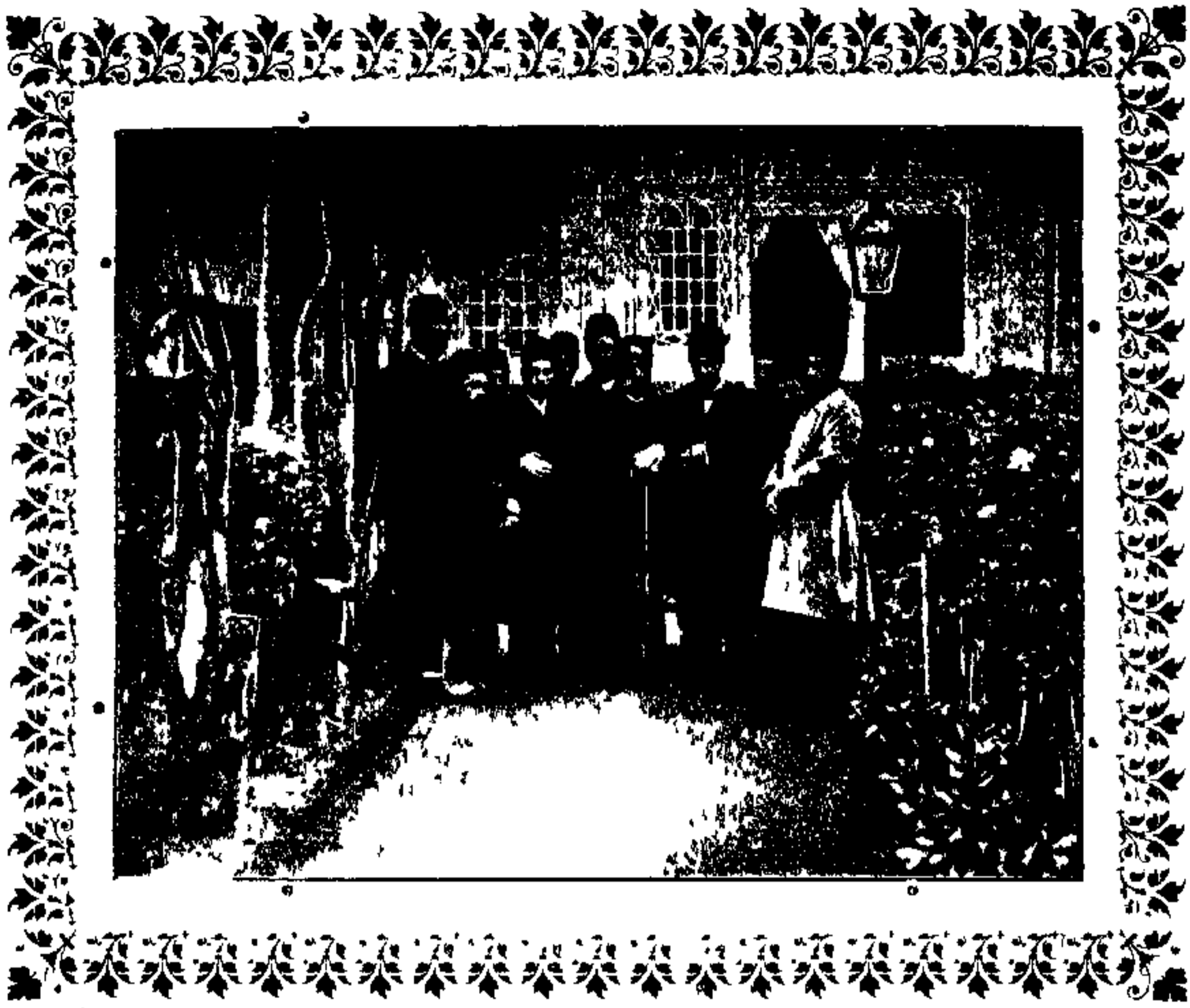
غذائی شریتمدار فرستاده بود بانانی که از برنج درست میکنند اسم این غذا لا کو است چیز خوبی بود . محمود خان
خواجه امروز که در درشکه عقب سرما میامده است مردم خیلی به ترکیب محمود خان خندیده بودند
* — (بکشته هیجدهم محرم) — *

امروز یکساعت ونیم از دسته گذشته باید از رشت بانزلی برویم صبح برخاستیم دطاهائیکه باید بخوانیم خواندیم
بامحمود خان شوخی کردیم و اذیتش کردیم باجویی که دستمان بود چندتابه محمود خان زدیم و خندیدیم . بعد
آمدیم پائین توی حیاط راه میرقیم عرض کردند جناب اشرف اتابک اعظم آمده اندم در حاضرند آمدیم توی
آن حیاط کوچکی که دم در است جناب ضیاءالعلمای گیلانی را که عصای مرصع مرحمت فرموده بودیم بحضور
آوردند دعای سفری هم بگوشان خواندند نوکرها هم بودند آمدیم بیرون سوار کالسکه شده رانیدیم تا رسیدیم
به پیربازار از قراریکه میگفتند این راه پیربازار سابق طوری بوده که تاسینه اسب توی گل فرو میرفتند اما امروز
طوری خشک بود که فخرالملك آمد عرض کرد تماشا کنید گرد خاک از زمین بلند می شود . حقیقتاً نصرالسلطنه
این راه را خیلی خوب ساخته . میرزا نصیر گیلانی هم دم در امروز دیده شد پیر مردی است تقریباً نودسال دار خیلی
هم بامکنت است . خلاصه دم پیربازار آقا سید قاسم که صاحب پیربازار است ایستاده بود تقدیمی هم آورده بود
قایق زیادی حاضر بود یرق های الوان و شیر و خورشید زیادی آویزان کرده بودند . رقیم نشستیم توی قایق
پهلوی ما جناب اشرف اتابک اعظم وزیر دربار آقای بحرینی امیربهدر جنگ آقای سید حسین اصناف السلطنه
امین حضرت مصدق الملك شمس الملك بودند چون قایق کوچک بود سایرین هم در سایر قایق ها نشسته بودند
این رودخانه که از پیربازار توی کرچی نشستیم يك شعبه از سفیدرود است خود سفیدرود از طرف شرق شهر
رشت می رود بدریا که انجاهم شیل است و شکار ماهی میکنند این شعبه کوچکی همه جا از توی شهر رشت و گاهی
از کنار شهر میگذرد تا به انجایماید چندان بزرگ نیست . قایق چی های خوش لباس خوبی داشت و قی که پارو
میزدند به زبان گیلکی تصنیف خوبی به آهنگ خوشی می خواندند خیلی تماشا داشت . قدریکه از توی رودخانه
آمدیم يك ماهی سفید بزرگی خود بخود از توی آب جست و افتاد توی قایق ما خیلی بفالنیک گرفتیم این آمدن ماهی را
و گرفتیم و بدست خودمان ازاد کردیم ماهی را انداختیم توی آب . بعد آمدیم تا رسیدیم بمرداب مرداب خیلی قشنگی
است در حقیقت این رودخانه این مرداب را تشکیل می دهد و آب گل آلود رودخانه بقدر پانصد ذرع هم
معلوم بود که آب شیرین داخل آب شور دریا می شد . محمود خان هم از پیربازار برگشته رفته بود . آمدیم توی مرداب
ماهی گیر ماهی می گرفتند يك کشتی هم پراز ماهی بود آمدند جلوما هم تور را کشیدند بقدر پانصد شصت بلکه هزار تا
ماهی توی تور افتاده بود و گرفتند ماهی سفید ماهی سیم انواع ماهی ها خیلی تماشا داشت آمدیم تا رسیدیم به بارکاس کشتی
بزرگ خودمان از قایق پیاده شدیم و رقیم توی کشتی خودمان خیلی کشتی قشنگ خوبی است زوربچاه اسب دارد

چهار اطاق قشنگ خوب دارد فخر الملك و سبب السلطان و نصر السلطنه و آنها هم که توی کرجی های دیگر بودند آمدند پیش ما. اجلال السلطنه مؤمن خاقان مؤمن حضور و ثوق حضور و سایر پیشخدمتها توی کشتی بودند که ما رقیبه هم جمع شدند و کشتی راه افتاد سه ساعت و نیم روی مرداب بودیم آمدیم تا رسیدیم با تزی کنار اسکله دو دسته موزیک فزاق و موزیکانچهای مخصوص خودمان ایستاده بودند زدند پیاده شدیم از کشتی تجمار در ساحل همه صف کشیده ایستاده بودند اظهار التفات بهم فرمودیم . بعد کشیش ارامنه باشا کردها و چند نفر دیگر تبریک ورود ما را میخواندند بعد آمدیم توی باغ علمای ازلی ایستاده بودند با همه احوال پرسی کردیم و اظهار تقدیر فرمودیم آمدیم در عمارت صدری منزل ما را معین کرده اند باغ بسیار خوبی دارد تمام مرکبات درختهای کهنه ازلی اغلب توی خانه ها تمام نارنج و لیمو و مرکبات است این عمارت ما هم مشرف بدریاست خیلی منظر خوبی دارد عمارت شمس العماره هم بسیار عمارت خوبی است باغ بسیار خوبی دارد یکطرف عمارتش قدری خرابی بهم رسانده فرمودیم جناب اشرف اتابک اعظم پول بدهند و زیر در بار بدهد بازند که انشاء الله برای برگشتن ما عمارت تعمیر شده و خوب شده باشد نهاری خوردیم بعد از نهار کشتی بزرگ روسی هم که باید بعضی از ملتزمین رکاب سوار شوند و بروند بیاد کوه به وارد شد کشتی بزرگ خوبی است چند تیر توپ شلیک کرد از طرف ما هم چند تیر جواب دادند . بعد از نهار رقیبه کنار مرداب از طرف قازیان قال مقال غربی بود خیلی تماشا داشت بقدری تماشا داشت که تا دو ساعت بغروب مانده کنار دریا صندلی گذاشته بودیم و تماشای کردیم . دوسه تا سب هم توی مرداب که از قازیان می آوردند در وقت بیرون آوردن خفه شدند فخر الملك و بصیر السلطنه و موثق حضور را فرمودیم رفتند توی قایق نشستند و رفتند بطرف قازیان و دوباره برگشتند تا دو بغروب مانده تماشای کردیم بعد آمدیم قدری دراز کشیدیم و بعد برخاستیم جناب اشرف اتابک اعظم آمدند کاغذ زیادی آوردند همه را خواندیم احکامی که لازم بود حضوراً فرمودیم بعد خودمان هم کاغذ زیادی نوشیم و کهل الدوله هم کاغذ زیادی آورده بود بعد شب شد چراغان خوبی ان طرف آب سمت قازیان کرده بودند کشتی ما هم باد و دسته موزیکانچهای مخصوص و فزاق روی مرداب گردش می کردند و میزدند کشتی ما را هم چراغان خوبی کرده بودند بنام خیلی با صفا بود از بالکن تماشای کردیم تا دوسه ساعت از شب گذشته . بعد شام خورده خوابیدیم

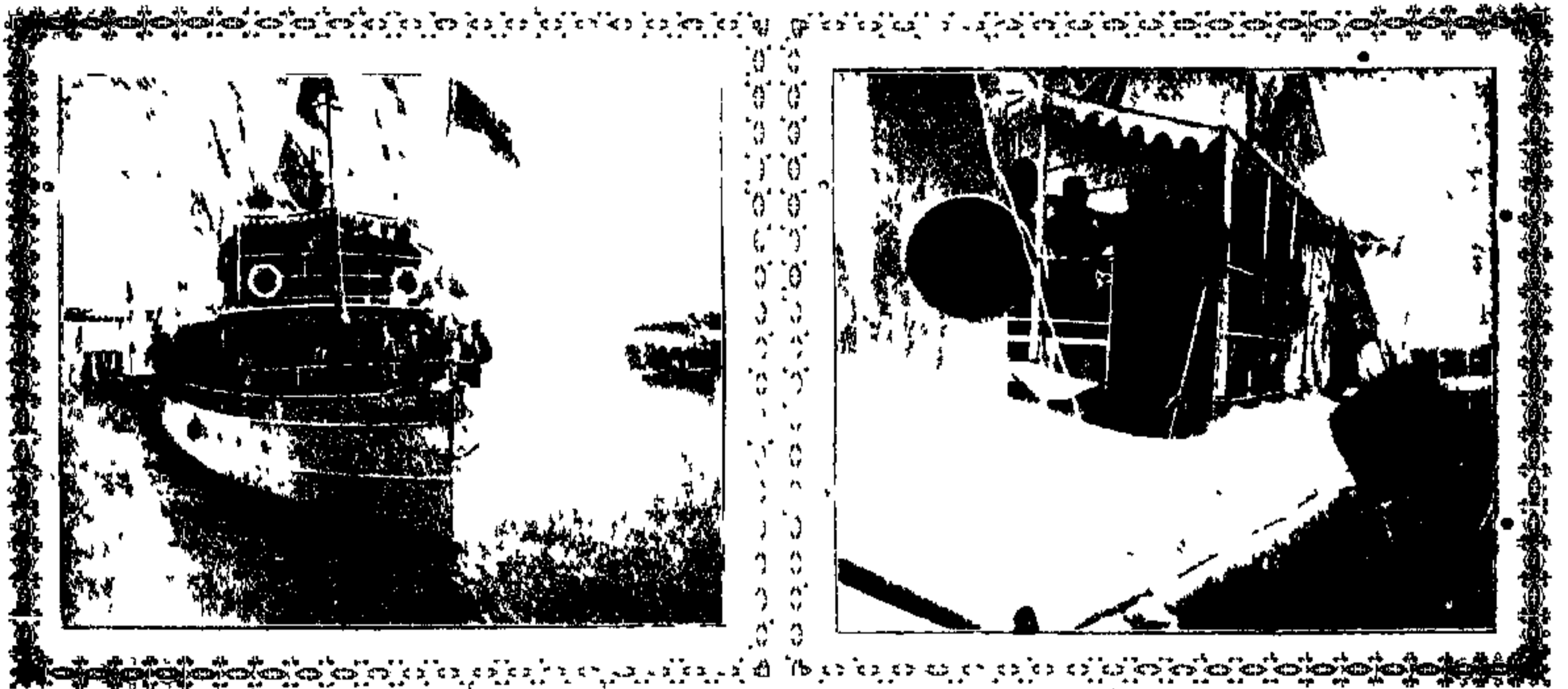
§ — § (دوشنبه نوزدهم محرم) § — § .

امروز در ازلی توقف است صبح از خواب برخاستیم بعد از گرفتن وضو نماز و دعا مان را خواندیم چای خوردیم آمدیم توی بالکن هوای بسیار خوبی بود دریا هم خیلی آرام بود نوکرها همه بودند قدری صحبت کردیم بعد میل کردیم با بار کاس گردش کنیم مشیر السلطان را فرستادیم به جناب اشرف اتابک اعظم گفت بار کاس را حاضر نماید بعد از حاضر شدن اتابک اعظم هم شرفیاب شد عرض کرد شخص فرنگی آمده خیال دار تخم ککف بکار داری که برض رسانید خیلی با منفعت است و اسبابی آورده بود که زمین را با او شیار کنند و تخم بپاشند و روی تخم را بپوشانند و اقاماً



◀ نشان شمال اماجیه بغداد - ساقاس هادی - در - اسامه شکر و شاه شاد که

بلا - هم سه ۱۳۲۰ (



◀ ورود علی حضرت قدر قدرت اقدس هابونی ارواحانده در ابرلی

(غلام خانه زاد ابراهیم سه ۱۳۲۰)

خیلی اسباب خوبی است من اسباب بزرگ این را پیش شماع السلطنه دیده بودم که با اسب چرخ می دادند بعد بیار کاس سوار شدیم و قریب دو ساعت در روی آب بودیم بعد مراجعت کردیم بسمت قازیان در اسکله انجا ایستادیم تمام اجزای کمرک و فرنگها بودند و در این موضع چند نفری هم از خانهای فرنگی بودند پیاده شده بمنزل مراجعت کردیم آمدیم بندر ازلی پیاده شدیم وقتی از بار کاس پیاده شدیم یک نفر گدای غربی دیدیم که یک یا از آن نداشت و دیگری از زانو دو قوبول داشت یعنی پای مصنوعی با اورا میرفت بعد آمدیم منزل ندیم السلطان را دیدیم که لباس خود را عوض کرده با او قدری صحبت کردیم و شوخی فرمودیم کشتی بزرگ روسی که دیروز آمده بود امروز باید مراجعت نماید ملتزمین سفر فرنگ هم بعضی باید همراه این کشتی بروند . موق الدوله . فخر الملك . موق الملك . حاجب الدوله . رفتند ما هم بعد از حرکت آنها دستالی حرکت دادیم بعد چهار خوردیم و قدری خوابیدیم بعد از بیدار شدن تیر اندازی با تفنگ بزرگ و کوچک فرمودیم بعد تعاشای کشتی هارا میگردیم وزیر دربار و خوا سالار و بصیر السلطنه را سوار کردیم رفتند توی دریا بعد ناصر المعالمک و قهوه چی باشی و مشیر السلطان و آقا سید حسین را هم با کرجی دیگر باز بدریا فرستادیم چائی خورده بعد جناب اشرف انابک اعظم هم آمد بعد از غروب آتش بازی مفصلی شد که واقعا خیلی مصفا بود تمام کشتی و کرجی هارا چراغان کرده بودند زیاد قشنگ بود خیلی هم خوش گذشت بعد آمدیم که روضه بخوانند امیر آخور آمد عرض کرد خانه درست قازیان آتش گرفته آمدیم توی بالکن تماشا کردیم و آدم فرستادیم ضرر را زمین کند و عرض برساند هشتاد تومان هم انعام مرحمت فرمودیم بعد شام میخوردیم که امیر بهادر جنگ آمد و بعضی تلگرافهاییکه رسیده بود از حضور گذرانید و جواب آنها را امیر آخور نوشت بعد مرخص شده ما هم خوابیدیم .

•• () — () — سه شنبه بیستم محرم — () — ••

الحمد لله سلامت از خواب بیدار شده بعد از نماز و خواندن دعا امیر بهادر جنگ شرفیاب شده امام جمعه را بحضور آورد بعد از خواندن دعای سفر مرخص شد ما هم بعد از خوردن چائی هم مرخصت فرمودیم تمام نوکر هائیکه باید بطهران بروند پای مارا بوسیده مرخص شدند بیرون آمدیم جناب اشرف انابک اعظم دم در حاضر بودند احوال بررسی فرمودیم تادم در رسیدیم جمعی از قونسل روس و انگلیس و اهالی کمرک حاضر بودند مورد مرحمت شدند سوار کالسکه شده به آصف السلطنه فرمودیم که قدری در رکاب ما باشد قریب نیم فرسنگ آمده بعد از فرمایشات و دستور العملها اورا هم مرخص فرمودیم ، باری همه جا آمدیم بعد از یک فرسنگ قریب رسیدیم موسوم به پشم درست چپ راه واقع شده دریا هم همه جادست راست راه است تا دوسه فرسنگ چند مرداب هم نیز درست چپ راه است قدریکه آمدیم میل فرمودیم که قدری سوار اسب شویم سوار شده آمدیم توی جنگل امیر آخور خواست از راهی داخل جنگل بشود فرمودیم از انجا رود فرو میرود پیاده جلوا امیر آخور بود که کلاه او ترک توکی مثل کلاه تبریزیها بود فرمودیم او بلد راه شود و او از این مرحمت ما خیلی اظهار شرف و دعا و ثنا میگردگذاشتیم آن

طرف راه چند رأس مادیان بیرون آمد عوض آنکه مادیانها را از ما دور کنند تمام مادیانها آمدند توی اسبهای ما به نحوی که آنها را رد کردند امیر آخور هر ضکر دکه یک گوگچه قارقه که فارسی سبز قبا میگویند در سر درخت نشسته ما هم آمدیم تا اینکه پرید خیلی دور بود زدم اقتاد نصر السلطنه خیلی تعجب میکرد که چطور میتوان این مسافت پیر انداخت صبح در وقت سواری وزیر دربار را احضار فرمودیم تا دو فرسنگ هم شرفیاب بود خیلی صحبت کردیم بعد آمدیم توی کالسه خیلی هم گرم بود بعد امیر آخور و اسلحه دار باشی و میر شکار و اقامت تفنگ اندازی نقی گذاشتند هر چه پیر انداختند نزد من که کردند خیلی مایل بودیم که امر و زیگ قر قاول یا شوکائی شکار نمائیم افسوس نشد جای موقوف الدوله و فخر الملک حاجب الدوله سیف السلطان موقوف الملک خالی بود حقیقتاً جنگل امروز طوری با صفا بود مثل اینکه کالسه ماتوی باغ شاه حرکت میکند از بس مصفا بود دوباره سوار اسب شدیم گل پیدا کردیم که برگ او بوی سیر میداد اگر چه فرستادیم ریشه او را پیدا کنند ولی پیدا نشد بنظر من این گل موسیر باشد در بین راه چندین ده دیده شد که اسامی آنها از این قرار است (قرینه کبود چال) (قرینه سنگ چین) که هر یک از اینها یک فرسنگ از هم دیگر فاصله داشت آمدیم تا رسیدیم به نیم فرسنگی منزل که موسوم بتازه کند است عمید السلطنه با سواره خود باستقبال آمده بود مورد مرحمت شد مقرر فرمودیم از سواره ها احوال بررسی نمایند امیر بهادر جنگ احوال بررسی نمود همه با صدای بلند شاه ساق اولسون میگفتند از چیزهای ضریب که امروز بنظر رسید دو خرگوش بود که پوست آنها رنگ سیاه و سفید راه راه بود معلوم میشود خرگوش جنگلی با صحرائی تفاوت دارد *

بعد وارد منزل شدیم اطاقی از چوب برای ما درست کرده بودند خیلی قشنگ بود رقیب کنار دریا مرغی شکار کردیم قناری زرد رنگ بود جناب اشرف اتابک اعظم هم آمدند قدری صحبت کردیم بعد رفتند چون آفتاب گردان خود مان رسیده بود فرمودیم مال امیر بهادر جنگ را بزنند در این بین مال خود مان رسید زدند مشغول تهاار خوردن شدیم فرستادیم کرچی بیاورند برای شکار ما می آمدند و پیر انداختند ولی چیزی بیرون نیامد بهر نغری سه عدد بجهزاری انعام مرحمت فرمودیم و یک قابلمه از تهاار خود مان بانهادادیم بعد با عیسی خان و بصیر السلطنه و سایر نوکر هار رقیب زدیم کرچی و عکس انداختیم آمدیم توی اطاق چوبی این اطاق تا دریا صد قدم فاصله دارد خوابیدیم در حالتیکه خواب بودیم عین السلطان و معتمد خلوت مشغول میزدند یکدفعه دریا بنای طوفان را گذاشت که نیم ذرع اطاق را کج کرد ما از انجا فرار کرده آمدیم توی چادر اتابک اعظم انجا قدری نشستیم تا یک اطاق چیری برای ما با هزار زحمت درست کردند پشه بند را در انجا زدند یک ساعت و نیم بهر وب مانده وزیر دربار آمد سؤال کردیم چرا دیر آمدی معلوم شد که برای مراجعت دادن مجیر الملک برای حمل بنائی و دستور العمل او معطل شده بود عصری باز با جناب اشرف اتابک اعظم و وزیر دربار رقیب کنار دریا طوری موج بلند میشد مثل کوه کلاه حسن خان را انداختیم توی آب تماشا کردیم و چند تیر تفنگ انداختیم دوباره آمدیم منزل نماز خواندیم اقا سید حسین آمد روضه خواند بعد از روضه با اقا سید حسین صحبت

میکردیم و میگفتیم در طهران معتمد الحرم و خازن اقدس و سایرین خیال میکنند که در این وقت شب در اطاق رعیتی با طوفان دریا و کسافت منزل چه میکنیم و چه میگذرد بما (شب تاریک و بیم موج گردابی چنین هایل) (کجا دانند حال ماسیک باران ساحل ها) بعد شام خوردیم و بسلامتی خوابیدیم

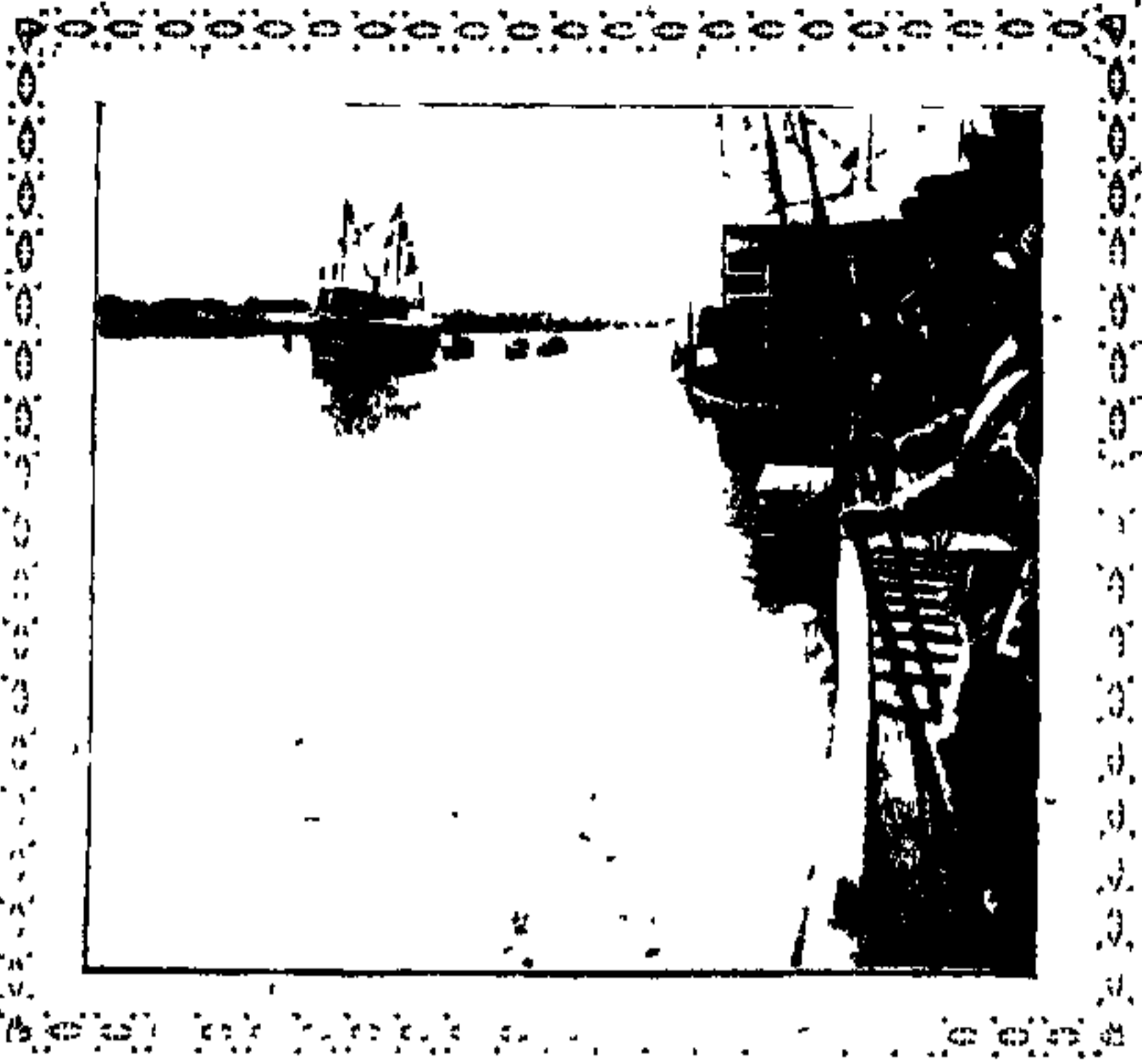
(*) — (چهارشنبه بیست و یکم محرم) — (*)

شکر خدا را که بسلامت از خواب بیدار شدیم اگر چه دیشب منزل ما خیلی ساس داشت ولی بحمد الله با خیلی خوش گذشت و خوب خوابیدیم . بعد از بیدار شدن امیر اخور شرفیاب شد روزنامه که نوشته بود آورد . بعد از ادای فریضه لباس پوشیده چائی خورده وزیر دربار شرفیاب شد . امیر بهادر جنگ تقدیمی حاجی اقارضا که مالک این ملک بود تقدیم کرد بعد از بیرون آمدن دم سر پرده جناب اشرف اتابک اعظم هم شرفیاب شد . چون علی رضاخان گروسی خواست از اینجا مراجعت نماید حضوراً دستور العمل اورا هم فرمودیم مخلص گشته مرخص شد . بعد سوار کالسکه شده آمدیم اتابک اعظم وزیر دربار امیر بهادر امیر اخور در رکاب بودند . قدری قرآن خواندیم قدری هم صحبت کردیم . بعد جناب اشرف اتابک اعظم را مرخص فرمودیم که برودتوی کالسکه . امروز باید از چندین پل چوبی که عمید السلطنه تازه درست کرده و خیلی خوب ساخته بود بگذریم . بعد از گذشتن چندین پل میل کردیم قدری سواره از کنار دریا برویم و اقامت خیلی با صفا و جنگل خیلی با طراوت بود . چند تیر تفنگ هم انداختیم یک جلت هم روی هوا زدیم عمید السلطنه هم وجهی تقدیم کرد . بعد مراجعت فرمودیم بکالسکه درخت بلوطی در سمت چپ راه بود که خیلی نقل داشت با امیر اخور فرمودیم که اندازه قطر آن را با طول معین نماید طول درخت تقریباً بیست و دو متر و قطرش پنج شش ذرع بود خیلی درخت دیدنی بود . بعد از مدتی طی راه از بسکه با صفا بود باز اسب خواسته سوار شده آمدیم کنار دریا . ازلی از طهران ۱۱۴۰ متر گو در راست . و ارتفاع ازلی تا تازه کند ۱۴۰ متر است در کنار راه باز چند قریه بودند که اسامی آنها از این قرار است (قریه خیمه سرای بفاصله ربع فرسنگ) (قریه شفار و دهله کوچکی متصل بخیمه سرای) (قریه موکنده بفاصله یک فرسنگ) (قریه اسکام بفاصله نیم فرسنگ) (قریه سم سری کلا بفاصله چهار میل) (قریه دینه حال بفاصله نیم فرسنگ) (بازار اسالوم بفاصله نیم فرسنگ) (قریه جاله سرای نیم فرسنگ) (قریه امرلان که منزل فرمودیم) در نیم فرسنگی منزل گل زنبقی بنظر رسید ~~سکه~~ رنگ لیمویی داشت خیلی قشنگ یکی از آنها را برای جناب اشرف اتابک اعظم بتوسط امیر بهادر جنگ فرستادیم . بعد جناب اشرف اتابک اعظم شرفیاب شد تا امروز همچو گی ندیده بودیم مقرر فرمودیم عمید السلطنه ده بار از بیاز این گل بفرستد طهران بعد از دو بیست قدم با امیر اخور فرمودیم که از نوب جنگل راهی پیدا کنند از آنجا عبور فرمائیم راه باریکی بنظر آمد از آنجا

گذشته بقطعه زمینی رسیدیم که تمام این زمین از گلنای ریز زرد رنگ و بیشش بود مثل آنکه چیت الوانی روی زمین کشیده اند ، بعد نزدیک منزل که رسیدیم تبار خلدخالی باقره باغی با استقبال آمده بودند مقرر فرمودیم که عمیدالسلطنه از آنها احوال پرسى نماید خیلی دعا و ثنا کردند بعد از پل کوچکی عبور نموده بلافاصله بعضی از علمای اهل تسنن و اهل کمرک حاضر بودند احوال پرسى فرمودیم زیاد تشکر نمودند آمدیم منزل پیاده شدیم این خانه اطاق کمرک خانه است که مشرف بدریا است و خیلی خوب جانی است عین السلطان نهار حاضر کرده بود بعد از صرف نهار خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم آمدیم کنار دریا آنجا قدری گوش ماهی جمع کردیم بعد چند تیر تفنگ انداختیم چلک بزرگی انجا بود مثل شکم محمودخان ، با عیسی خان صحبت میکردیم و اسم او را محمودخان گذاشته بودیم الحمد لله خیلی خوش گذشت ، بعد جانی خوردیم عصری هم بعضی تلگرافات از عین الدوله و سایرین رسید ملاحظه فرمودیم بعد آمدیم اطاق بخلاف دیشب که پر بود از ساس بقسمی که تخت خواب اتابک اعظم را برای مار زده بودند بر کله اطاق ، امشب که خیلی خوب است پسر ما ژراستوداخ اطریشی که بیست سال قبل بایران آمده بود ساخته است و خودش مسلمان است خیلی جای خوبی است ولی دریا متصل مثل توب صدا میکند شام خورده خوابیدیم *

۰۰ () — () * * * * * بخشه ۲۲ محرم * * * * * () ۰۰

صبح از خواب بیدار شده نماز خواندم دوباره دراز شدم خوابم نبرد باناصر الممالک و مؤتمن خلوت صحبت میکردم بعد بر خواسته دست و روشسته دعا های مرا خواندم سر دسته سوار شده قدری سواره آمدیم با اتابک اعظم صحبت میکردیم بعد آمدیم جائیکه ماهی می گرفتند در آنجا سه عدد سنگ ماهی بود که طول هر کدام یک ذراع بلکه متجاوز بود بعد مرد که رومی آمد ماهی هارا با انجا آورد یکی از ماهی ها جان داشت چاقویی در دست داشت مثل چاقوی میر غضبها شکم ماهی را پاره کرده بقدر دو من تخم ماهی بیرون آورد که از آن تخم ماهی خاویار درست میکنند بعد از کرم ماهی بیرون آورد باندازه دو ذراع بود که از آن نان خشک درست می نمایند و پرده نازکی هم از شکم ماهی در آوردند که سریشم ماهی درست می نمایند پوزه این ماهی بقدر یک وجب بود که دهن ماهی زیر پوزه ماهی است منزل این روسپهادر کنار دریا است که اطاق است و چهار چوب زمین زده اند که تمام در روی این چهار چوبها تور ماهی گیری و چنگال ماهی گیری آویزان کرده اند قهوه آنجا صرف نمودیم از آن محل بیرون آمده چند قدمی آمده راه باریکی بود داخل جنگل شدیم جای خیلی باصفائی بود خیلی باصفاد رختهایی بود سنگهای قرمز بود فرمودیم از آنها قدری بیاورند شمس الملک بصیرالسلطنه عمیدالسلطنه در رکاب بودند ایستادیم اسم این ده الا لان بود زمین بوسن بود با بهار افر سنادیم توی دره به عکاسباشی فرمودیم عکس آنها را انداخت جای فخر الملک و سبب السلطان را خالی فرمودیم بعد خودم ایستادم با جناب اشرف اتابک اعظم و وزیر دربار عکس انداختیم بیک سبز قیام تفنگ انداختیم نخوردیم همه جا از توی جنگل آمدیم بصیرالسلطنه و عتیاده خان همراه ما بودند قری از روی درخت پریده آمد روی زمین نشست یک تیر تفنگ انداخته یک



(لنگی مخصوص ایدو اجصر سافدر قدرت اقدس هاپوی ارو حاقه ده اتری)

(سده ایدو ابراهیم سده ۱۳۲۰)



(سالی ماهی گیر حادش علامه ابراهیم سده ۱۳۲۰)

قمری زدم و از برای جناب اشرف اتابك اعظم فرستادم مدعده پنجهزاری قدیمی فرستاده بود بیست تومان هم بمیدان
 خان داده بود بعد قدری راه آمده قدری دیدم باصفا است که شخص مبل نمی کرد از اینجا برو آمدیم باز بجائی رسیدیم
 که اینجا هم مثل جاهای سابق ماهی می گرفتند و در اینجا جوی بود که ماهی را اینجا می ریختند چند
 قطعه عکس از آن ماهی ها انداختیم باز قهوه صرف نموده رفیقیم توی جنگل که از برای نهار خوردن جایی
 پیدا نمائیم بقدریک فرسخ بیشتر در جنگل راه رفیقیم بقدری باصفا بود مثل آنکه توی باغ شاه یا گلستان
 راه میرفتیم تمام زمین سبز گلهای مختلفه داشت از صکرت درختها راه بند آمده بود غلامها آمدند شاخه های
 درختها را زده راه پیدا نموده از جنگل بیرون آمدیم نهار خواستیم عرض کردند که نهار را جلو برده اند بوزیر دربار
 فرمودیم که اگر نهار ما رسید نهار خودت را بجا بده در این بین آبداریهای خودمان رسید نهار خوردیم در آنجا چند
 قطعه هم عکس انداختیم و چند تیر تفنگ به قره قاز انداختیم نخورد شمس الملك يك قره قاز به تاخت در طرف راست
 بود در هوا در طرف چپ زد افتاد توی دریا واقعا خیلی خوب تیر انداخت و طول خودش که اسمش مورد است
 رفت از توی دریا بیرون آورد بعد سوار کالسکه شده راه افتادیم بقدریک ساعتی در راه بودیم در توی جنگل روی
 درختها قره قازهای زیاد نشسته بودند دو تیر ساچه انداختیم تیر اول نخورد تیر دوم یکدانه افتاد آقا داداش رفت
 بگیرد بانك دستش را پاره کرد بعد منزل آمدیم بعد از ورود منزل خوابیدیم دو ساعت خواب برد بعد برخاسته
 نماز کردیم بعد از نماز در صحن دریا آفتاب گردان زدند رفیقیم آنجا ماهی گیرها آمدند فرمودیم عمید الملك و بصیر
 السلطنه سوار کرجی شدند رفتند توی دریا تورا انداختند دو مرتبه ماهی بدام نیفتاد بصیر السلطنه از دریا بیرون آمد
 فرستادیم جناب اشرف اتابك اعظم آمدند وزیر دربار را خواستیم گفتند حال ندارد خوابیده دوباره کرجی را
 خواستیم امیر بهادر جنگ نصر السلطنه سوار شده رفتند وسط دریا کشتی بادی بود رفتند نزدیک کشتی نیم ساعت
 از شب گذشته آمدند عرض کردند که چهار ورس رفیقیم و آمدیم بعد احوال ما بهم خورد گویا از رطوبت دریا است
 آمدیم با طاق چوبی که چهار ذرع طول دارد شب جمعه است نماز را خواندم آقا سید حسین روضه خواند ناصر الممالک
 عین السلطان بصیر السلطنه مؤتمن خلوت خازن السلطان آقا سید حسین بودند صحبت کردیم والان که سه ساعت
 از شب گذشته است مشغول صحبت هستیم بعد شام خورده خوابیدیم

(*) — (جمعه بیست و سیم محرم) — (*)

صبح از خواب بیدار شدیم نماز خوانده جایی خوردیم دیشب اگر چه برای بدی هوا قدری حالم خوش نبود ولی
 بحمد الله امر و زرفع کسالت شده سوار کالسکه شده آمدیم واقعا جنگل در طراوت بی بدل بود از بیلی که خواستیم بگذریم
 قره قاز و لا شخورد زیادی در سر درختها نشسته بود فاصله درخت هم با ما تقریبا سیصد قدم میشد چند تیر انداختیم یکی
 از آنها را که در سر شاخه نشسته بود زدیم افتاد بعد جناب اشرف اتابك اعظم آمد لا شخورد را هم آوردند اتابك

اعظم صد عدد پنجهزاری تقدیم داد نصر السلطنه هم پنجاه عدد تقدیم نمود ما مقرر فرمودیم هر آخر پایش را نزدیک او برد به بنیم میگرد که یکدفعه حرکت کرد رفت و خیلی اسباب حیرت شد که چطور شد این رفت بعد یک نفر غلام رفت دوباره پیدا کرده آورد عرض کرد رفته بود کنار دریا افتاده بود تجسس زخم او را کردیم گلوله قدری سر او را لیسیده بود باری همه جا از جنگل آمدیم یک قاز آمد از بالا سر ما رد شد و یک تیر انداختیم معلوم شد خورده رفت افتاد توی دریا یک لاش خور هم زدیم آمدیم کنار دریا چند خانه بود که ماهی گیرها برای سید ماهی مسکن کرده اند فرمودیم تو را انداختند ولی چیزی بیرون نیامد یک قهوه میل فرمودیم راه افتادیم سوار کالسکه شده آمدیم منزل رعایا با قربانی با استقبال آمده بودند امروز همه جا این حضرت امیر اخور عین السلطان در رکاب بودند و صحبت میکردیم بعد از ورود منزل بهار خورده خوابیدیم بعد از بیدار شدن آمدیم بیرون مشغول تیر اندازی شدیم یک کلاغ در روی درخت نشسته بود قریب دویست قدم فاصله داشت با تنگ پنج تیر نصر الله خان تفنگدار زدیم و فرستادیم جناب اشرف اتابک اعظم تماشا کرد بعد امیر اخور شرفیاب شد بعد صد عدد پنجهزاری از جناب اتابک اعظم آورده تقدیم کرد معلوم شد خود اتابک اعظم هم از مزانش تماشا میکرده است عرض کردند اگر اجازه میدهد امام قلی میرزا که از استارا آمده شرفیاب شود فرمودیم بیاید بعد جناب اشرف اتابک اعظم امام قلی میرزا و لطفعلی خان را بحضور آورد شرفیاب شدند قدری فرمایشات فرموده از وضع سرحد سوال کردیم بعضی دستور العمل دادیم بعد آمده نماز خوانده شب را قدری صحبت کرده اقامت حسین روضه خوانده شام خورده خوابیدیم

• (شنبه بیست و چهارم) •

صبح وقت نماز از خواب بیدار شده نماز خوانده دوباره خوابیدیم بکر پنج از دسته گذشته بیدار شده خاصه خانرا خواستیم که اصلاح نماید . بعد از اصلاح لباس پوشیده چای خوردیم دعا های معمولی هر روزه را خوانده وزیر دربار امیر بهادر جنگ امین حضرت امیر اخور شرفیاب شدند . بعد خواستیم که سوار شویم آمدیم دم کالسکه جناب اشرف اتابک اعظم و نصر السلطنه و بیکریگی و سایر خوانین گیلان را که جمع شده بودند بحضور آورده اظهار مرحمت فرمودیم و همه دعا کردند حرکت فرمودیم . قدری از راه با جناب اشرف اتابک اعظم صحبت کرده . بعد مرخص کردیم که بکالسکه خود برود . امیر بهادر جنگ آمده عرض کرد امر و زان شاء الله . همچون است ماهی بزرگی سید شده و در کنار راه حاضر کرده اند که خیلی تماشا دارد ، فرمودیم کالسکه را نگاه داشته تماشای این حیوان ضریب را نمودیم طول این ماهی چهار ذرع و قطرش یک ذرع و چارک دماغی داشت مثل دماغ گراز ولی بلند تر دهنی داشت مدور و قویکه باز می شد متجاوز از یک چارک بود تقریباً محمود خان خیلی شیبه بود در کمال سختی توی گلویش دندانهای بنظر آمد مثل دندان شانه ولی هجبت اینکه دندانهایش اکثر نرم و چند تا قدری

سخت بود از قراریکه سیادان برض رسانیدند گویاسن این ماهی زیاده از چهار پنج سال نباشد و چهار مساوی این را مکرر دیده اند . بعد حرکت فرموده بعد از مدتی میل کردیم سوار اسب شویم سوار شده آمدیم کنار دریا يك جلوت زدیم . جناب اشرف اتابك اعظم شرفیاب شد . چون عمید السلطنه در این سفر خیلی خدمت کرده است مستوجب بذل مرحمت بود تفنگ مخصوصی خودمان را که تیر میبنداختیم باو مرحمت فرمودیم يك ترقه هم در کنار راه نشسته بود میرا خور نشان داد با تفنگ خود میرا خور زدیم و خیلی خوب زدیم . مدتی سواره آمدیم در همه جا رعایای دهات عرض راه با قربانی حاضر بودند و سلام و صلوات می فرستادند . بعد سوار کالسکه شده آمدیم تا دو فرسنگی استارا امام قلی میرزا حاکم اردبیل با جمعی از خوانین و سواره و شاهسون شرفیاب و معرفی شده مورد مرحمت گردیدند در این بین پیر مردی بنظر رسید که قریب هفتاد سال داشت چون خیلی پریشان بود بیست و پنج تومان بدست خودمان باو مرحمت فرمودیم او هم زیاد خوشوقت شده دعا کرد . در ورود استاراهم تمام رعایا با استقبال آمده بودند جمعی هم از روسی هازن و مرد بودند در حال عبور يك دختر روسی گلی با تقدیم کرد در سمت چپ استارا که تازه بناشده موزیک و فوج ایستاده بود در نزدیک منزل که برای ما معین کرده بودند موزیکانچنان مخصوص بود دو تا کشتی جنگی روسی هم اینجا وارد شده . و قبل از ورود ما هم چند تیر توب شلیک کردند . مشیر الملک بحضور آمد از مشیر الملک هم بعضی سؤالها کردیم . امروز دریا خیلی متلاطم بود و جنگل هم خیلی با صفا بود ولی آب و هوایش خیلی بد است . بعد از ورود منزل نهار خوردیم و بعضی تلگرافها هم از طهران رسیده بود ملاحظه فرمودیم جواب آنها را هم نوشتیم و خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم سرور رومان را شستم نماز خواندیم . جناب اشرف اتابك اعظم شرفیاب شد . رابرتی امیر بهادر جنگ آورد که موثق الدوله و کسانی که رفته بودند در دریاطوفانی شده خیال کردیم که در انوقت فخر الملک و سیف السلطان چه حالی داشته اند . بعد از مشیر الملک سؤال فرمودیم عرض کردند که در روسیه دو قطار راه آهن را بااد چنان ارجا کننده که ترنا کسپرس هم باو نمیرسید . بعد از اینکه دو استاسیون رفته در استاسیون سیم با کمال زحمت آنرا نگاه داشته اند . بعد امام قلی میرزا شرفیاب شده با حضور جناب اشرف اتابك اعظم عرض خود را کرده تمام آراشفاها جواب فرمودیم مرخص شد نماز مغرب و عشا خوانده آقا سید حسین آمده روضه خواند تلگرافی از محقق السلطنه رسید آب دوشان تپه که در اول سال دوستک بود الان چهار سنگ آب دارد و قنات احدائی خودمان در دره رزک موسوم به قنات مظفری است دوستک آب دارد در صورتیکه سال گذشته پنج سیر آب داشت و همچنین مسگر آباد دارای يك سنگ آب شده در حالتیکه سه ماه قبل هفت سیر آب نداشت وزیر دربار شرفیاب شده باو خیلی اظهار مرحمت فرمودیم و از خدمات صادقانه او اظهار رضایت فرمودیم و الان با وزیر دربار مشغول صحبت هستیم بعد شام خورده خوابیدیم *

